اگر از بحران کوزوو و دیگر تجربیات ناخوشایند مداخله بین‌المللی در بحران‌های منطقه‌ای طی دهه گذشته، زیر پرچم سازمان ملل یا تحت لوای ناتو، تنها یک درس بتوان آموخت بدون تردید آن درس این است که مداخله بین‌المللی در بحران‌هایی چون کوزوو، سومالی، رواندا و بوسنی، نتوانسته است از بروز فاجعه انسانی در این مناطق جلوگیری نماید. این روند که در عین حال نشانگر تمایل روز افزون جامعه جهانی (و حداقل کشورهای عضو ناتو) به دخالت نظامی در مناقشات داخلی دیگر کشورهاست، خود گواه چرخشی رادیکال است که در امور بین‌المللی صورت گرفته است.

جنگ در کوزوو که نخستین جنگ تمام عیاری بود که پس از دهه‌ها، ناتو در آن درگیر شد در واقع، زیر لوای کمک‌های بشر دوستانه و تعهدات اخلاقی صورت گرفت و ظاهرا منافع ملی در آن جایی نداشت. در واقع، اگر مصالح عمومی مد نظر بود، آمریکا نیز مانند متحدان اروپایی خود می‌بایست فقط تلاش خویش را به جلوگیری از گسترش دامنه بحران کوزوو معطوف می‌کرد. (مانند برخورد این کشور با بحران بوسنی) و نه این که سرنگونی رژیم «اسلوبودان میلوشویچ» را در سرلوحه اهداف خویش قرار می‌داد.

هنوز پیامدهای دراز مدت دکترین «اخلاقی کردن سیاست‌های بین‌المللی» مشخص نیست. واقع گرایان، خواه پیرو مکتب منافع محض ملی «هنری کیسینجر» باشند و یا از دکترین «رهبری اخلاقی» جورج کنان تبعیت نمایند، بیش از دیگران نسبت به این فرآیند از خود حساسیت نشان می‌دهند.

«لیبرال امپریالیسم»؛

بالاترین مرحله امپریالیسم؟

نوشته: دیوید ریف(۱)
ترجمه و تلخیص: ف.م. هاشمی

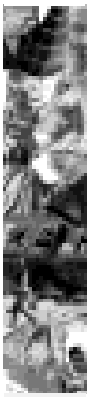

پیرمون

مدت نیم قرن تمام، مبارزات فعالان حقوق بشر، تاثیری عمیق بر مسائل بین‌المللی بر جای گذاشته است. سیستم قدیمی «وستفالی» که در آن حق حاکمیت ملی حرف نخست را می‌زد، اکنون بیش از هر زمان دیگر، زیر ضربه قرار گرفته است. همان طور که «خاویر پرز دکوئه‌یار» دبیرکل سابق سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۱ اظهار داشت: «جهان اکنون شاهد گرایش مهار ناشدنی افکار عمومی به این باور است که دفاع از محرومان بر اساس اصول مسلم اخلاقی، باید بر محدودیت مرزها و اسناد حقوقی غالب شود.»

این که این گرایش، واقعا تا چه حد «مهار ناشدنی» است، جای بحث دارد. چه بسا تصویر روشن و پایداری که از آینده ترسیم می‌شود، سرابی بیش نباشد و در بهترین حالت، فقط شناختی نسبتا دقیق از وضع حاضر باشد. سیستم «وستفالی» که دکوئه‌یار در چارچوب آن تربیت شد و به یک دیپلمات ارشد تبدیل گردید، اکنون با چالش‌هایی سهمگین روبه‌رو می‌باشد. مخالفان این سیستم که به زبان حقوق بشر سخن می‌گویند، اکنون معتقد هستند که دخالت بین‌المللی برای جلوگیری از نقض حقوق بشر ضروری است. «ماریو تبانی» اندیشمند فرانسوی ایتالیایی‌الاصل، و «برنارد کوچنر» از فعالان برجسته حقوق بشر فرانسه، پای را از این فراتر گذاشته و دکترینی را تحت عنوان «حق مداخله» مطرح کرده‌اند. این تفکرات، تاثیری عمیق بر نگرش و عملکرد دولت‌های غربی داشته است. در دوران جنگ سرد و به ویژه در دهه ۱۹۹۰، حقوق بشر به لوای مبارزه ضد کمونیستی تبدیل شده بود.

در حال حاضر، اگر چه کشورهای عضو ناتو تمایل خود را به مداخله در امور دیگر کشورهای جهان مخفی نمی‌کنند اما، در عین حال، هرگز تمایلی نیز به پرداخت هزینه این مداخلات و تحمل خسارات و صدمات آن از خود نشان نمی‌دهند. این امر، موجب شده است که در بسیاری از موارد تمایلات مداخله گرایانه ناتو، صرفا تا حد یک سلسله سخن‌پردازی‌های اخلاقی تنزل پیدا کند. در واقع، ناتو به ابزارهای لازم برای نیل به اهداف اخلاقی بلند پروازانه‌ای که در این سخن پراکنی‌ها عرضه می‌شود، دسترسی ندارد. در مقاطعی از بحران کوزوو (همانند بحران‌های بوسنی و روآندا) به نظر می‌رسید که رهبران غرب نسبت به ادامه مداخلات خویش دچار تردید شده‌اند زیرا پاکسازی گسترده قومی و رنج و حرمان شدید مردم این نواحی، توانایی دفاع سیاسی از عملیات مداخله گرانه را از ایشان گرفته بود. اما، هیچ یک از رهبران مزبور، این توانایی را در خود نمی‌دید که بر صفحه تلویزیون ظاهر شود و بگوید: «ما از رنج و حرمانی که بر X وارد شده و پاکسازی قومی Y متاسفیم. اما هیچ یک از این وقایع، تهدید جدی علیه ما محسوب نمی‌شود. بنابراین شما ای خانم و آقای رای‌دهنده، همچنان باید با خونسردی تمام اخبار کشتار و قتل عام را بر صفحه تلویزیون خود مشاهده کنید تا زمانی که این مساله خود به خود حل شود.»

البته نخبگان سیاسی غرب در واشنگتن، بروکسل، پاریس، لندن یا برلین، در محافل و مجالس خصوصی خود این سخنان را صریحا بر زبان جاری می‌کنند. اما، آنچه که سیاست را رهبری می‌کند زبان عمومی و افکار عمومی است. تاکنون تظاهر علنی رئالیسم در عرصه مناسبات بین‌المللی فقط در همین محافل و مجالس خصوصی قابل مشاهده بوده که خود تداعی کننده آموزه دیرپای مسیحیت در مورد جدایی نخبگان از توده‌ها می‌باشد. زبان حقوق بشر و انسان دوستی، اکنون به زبان علنی نخبگان در برخورد با بحران‌هایی چون کوزوو مبدل شده است اما، انقلاب حقوق بشر، فقط در گفتار است و نه در عمل.

برخورد و اعتقاد رهبران غرب در قبال بحران کوزوو، در بهترین حالت، همان موضع «چمبرلین» در قبال بحران چکسلواکی را تداعی می‌کند.: «مناقشه‌ای که در کشوری دوردست و در میان مردمی ناآشنا برای غرب جریان دارد.» این است واقعیتی که در ورای لفاظی‌های رایج نخبگان درباره «اهمیت مرکزیت آلمانی در قلب اروپا» جریان دارد. چه بسا سیاستمداران و دولتمردانی که به این دوگانگی اخلاقی میان حرف و عمل سیاستمداران غربی اعتراف کرده و این معیار دوگانه اخلاقی را در معرض دید جهانیان قرار داده‌اند. وقتی «جیمز بیکر» وزیر خارجه اسبق آمریکا درباره فروپاشی یوگسلاوی گفت: «ما هیچ نفعی از این جنگ نمی‌بریم.» در واقع، یک قانون نانوشته غرب را نقض کرد و آن این که نمایندگان دموکراسی‌های غربی، همیشه باید در انظار عمومی این طور وانمود کنند که آماده دفاع جانانه از اصول اخلاقی متعالی می‌باشند.

اما، آنچه که این مدافعان حقوق بشر از آن تحت عنوان «مقوله غیر قابل چشم‌پوشی حقوق بشر» یاد می‌کنند (و در بهترین حالت به معنی تغییر معیارها و منافع اقتصادی ـ سیاسی است) و آنچه که واقع گرایان، اخلاقی شدن افراطی مناسبات سیاسی بین‌المللی تلقی می‌کنند، تنها در جایی توسط پایتخت‌های بزرگ غرب جدی تلقی می‌شود و جامه عمل به خود می‌پوشد که منافع جدی این مراکز را (به ویژه در کشورهای فقیر و بحران زده) در بر داشته باشد. اما، معیار دوگانه حقوق بشر در برخورد با کشورهای قدرتمندی چون «چین» به معنی «هیچ چیز تغییر نکرده است» نیست.

مساله اصلی، جداسازی ظواهر از اصول و ارزش‌های واقعی و معیارهای سیاسی و اخلاقی متغیر است. مساله این نیست که اکنون شرایط آن قدر تغییر کرده است که هر مقام رسمی غرب می‌تواند به صراحت «جیمز بیکر» در برابر میکروفون رسانه‌های گروهی سخن بگوید، بلکه تغییرات عمیق‌تر از آن است. حق با «میشل ایگناتیف» است آنجایی که می‌گوید: «مداخله نظامی در کوزوو، مشروعیت خویش را از ۵۰ سال مبارزه در راه حقوق بشر و جایگاه این مقوله در غرائز اخلاقی ما کسب کرده است.». اکنون با تضعیف حق حاکمیت ملی، مداخله جامعه جهانی در مواردی که نسل کشی و تبعید به سیاست دولتی تبدیل می‌شود، امکان پذیر گردیده است. به این ترتیب مشاهده می‌شود که بخش بزرگ‌تری از افکار عمومی غرب، اکنون نسبت به ۵۰ سال قبل، به مسائل بین‌المللی از دریچه اخلاقی می‌نگرد.

اینکه پیامد این تعالی اخلاقی چه می‌باشد و آیا اعمالی که دولت‌های غربی زیر لوای حقوق بشر و انسان دوستی انجام داده‌اند تا چه حد موفق بوده و انتظارات اولیه را برآورده ساخته است، نیازمند بررسی دقیق‌تر است. پاسخ به این سوالات می‌تواند در وضعیت اخلاقی حاکم بر مناسبات بین‌المللی تغییر بنیادین پدید آورد. اما، مساله اصلی این نیست. متاسفانه از سومالی تا رواندا، از کامبوج تا هائیتی و از کنگو تا بوسنی و کوزوو، تمامی مداخلاتی که زیر نام حقوق بشر و مسائل بشر دوستانه انجام گرفته، با موفقیت چندانی قرین نبوده است. تجربه، بارها و بارها نشان داده که جاه‌طلبی‌های اخلاقی ما با ابزارها و توان سیاسی نظامی و حتی معرفتی ما، همخوانی و تناسب ندارد و هیچ راه گریز ساده‌ای نیز برای این بی‌تناسبی متصور نیست.

جای تردید نیست که بینندگان تلویزیون در غرب، صحنه‌های هراسناکی را از آفریقای مرکزی و بالکان مشاهده کرده‌اند و خواستار انجام کاری در این رابطه بوده‌اند. اما، «کار» به معنی «عمل» است. متاسفانه حتی در مواردی که غربی‌ها مدت طولانی زیر پوشش تبلیغات وسیع رسانه‌ها قرار داشته‌اند، باز هم به دشواری و با اکراه به استفاده از نیروی نظامی تن در داده‌اند. زیرا افکار عمومی غرب، نسبت به دخالت در عملیاتی که پایان آن معلوم نیست و برآورد خسارات و هزینه‌های دقیق آن نیز امکان پذیر نمی‌باشد، بسیار حساس و مردد است. این در حالی است که آنچه را که غربی‌ها «مداخله با اهداف بشر دوستانه» می‌نامند، سومالیایی‌ها و بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم، «تجاوز امپریالیستی» تلقی می‌کنند.

به موازات آشکار شدن محدودیت‌های فراوان اقدامات بشردوستانه، حقوق بشر جایگاه مهم‌تری را در اذهان آن دسته از غربی‌ها اشغال می‌کند که هنوز معتقد به پیشرفت انسانی هستند. بسیاری از شخصیت‌های برجسته که در فعالیت‌های بشردوستانه بین‌المللی مشارکت دارند، اکنون به این باور رسیده‌اند که در کنار ساخت بیمارستان و آبریزگاه عمومی و یا توزیع غذا، لازم است در مقابل مسائل مربوط به حقوق بشر نیز موضع جسورانه‌تری اتخاذ شود. «کمیته بین‌المللی امداد» و «سازمان امداد کودکان» گام‌های مهمی در این جهت برداشته‌اند.

هر چه کمک‌های بین‌المللی بیشتر حالت تجاری به خود می‌گیرد و بنگاه‌های خصوصی بیشتری به انعقاد قرارداد برای اجرای پروژه‌های بشردوستانه مبادرت می‌ورزند، این باور نیز قوت می‌گیرد که اگر سازمان‌های مزبور بخواهند نقشی تعیین کننده در آینده مناسبات بین‌المللی ایفا نمایند، به ناچار باید بر حقوق بشر تاکید کنند. در حال حاضر «آژانس آمریکایی توسعه بین‌المللی» (USAID) و «دفتر اقدامات بشردوستانه کمیسیون اروپا» (ECHO) اجرای طرح‌های بزرگ خود را در سراسر دنیا به بخش خصوصی واگذار کرده‌اند.

باید توجه داشت که فعالان حقوق بشر، در وهله اول خواستار توقف موارد صریح نقض حقوق بشر توسط دولت‌ها و یا جنبش‌ها می‌باشند. این در حالی است که امدادگران بین‌المللی برعکس، با دولت‌ها و محافل خودکامه و ناقض حقوق بشر به مذاکره می‌پردازند تا امنیت عملیات امدادرسانی را تامین نمایند. جامعه بین‌المللی، تاکنون نتوانسته است به سنتزی قابل قبول میان حمایت از حقوق بشر از یک سو و امنیت عملیات امدادرسانی از سوی دیگر دست پیدا کند. پیامدهای این ناکامی نیز در عرصه عملیاتی و نیز در زمینه حمایت از عملیات مداخله گرانه‌ای چون روآندا، بوسنی و سومالی، بسیار زیانبار و ناامید کننده بوده است. در سومالی، عملیاتی که زیر لوای کمک بشردوستانه برای پایان دادن به قحطی و گرسنگی آغاز شده بود، به جنگی تمام عیار میان نیروهای خارجی و جناح‌های متخاصم داخلی تبدیل شد و آمریکایی‌ها با مشاهده اجساد فرزندان خود در خیابان‌های موگادیشو، یک بار دیگر دچار کابوس ویتنام شدند.

سرباز همیشه آماده مرگ در میدان جنگ است اما، در سومالی عملیات بشردوستانه جریان داشت و نه جنگ. لذا، هیچ کس انتظار نداشت که در چنین عملیاتی، سربازان امدادرسان به خاک و خون بغلطند. حتی هنگامی که آمریکا «محمد فرح عیدید» را رسما «دشمن» خطاب کرد و برای دستگیری او پاداش تعیین نمود، این کار را از موضع یک نیروی پلیسی پاسدار نظم و قانون انجام داد. مقامات آمریکایی «عیدید» را جنایتکار خطاب کرده و خواستار دستگیری او شدند.

تلفات در جنگ، برای همگان پذیرفته است. در جنگ، سرباز نه تنها باید آماده مردن باشد، بلکه باید بتواند بکشد. اما، این اصل در یک عملیات بشردوستانه صدق نمی‌کند. افکار عمومی انتظار دارد که در چنین عملیاتی، در نهایت جنایتکاران دستگیر شوند یا به قتل برسند نه این که مجریان قانون قلع و قمع گردند. به این ترتیب، مردم آمریکا با مشاهده سیر صعودی تلفات و خسارات وارده، خواستار خروج فوری نیروهای این کشور از سومالی گردیدند.

امروزه، سخن گفتن از «دولت جهانی» بی‌معنی است و تنها می‌توان از تجارت جهانی و دولت‌های ملی سخن به میان آورد. البته این به معنی حسرت خوردن برای سیستم و ستفالی و یا انکار آن نیست. بلکه به آن معنا است که امروز در غرب این باور قدرت می‌گیرد که جامعه جهانی نمی‌تواند و نباید برخی اعمال دولت‌های دارای حق حاکمیت ملی را در چارچوب مرزهای ملی‌شان تحمل کند و نسبت به این اعمال بی‌تفاوت باشد. آنچه مسلم است این که امروزه قدرت دولت‌های ملی در ترسیم سرنوشت خود به مراتب کمتر از نیم قرن پیش است. این ضعف، به ویژه در عرصه تجارت بسیار چشمگیر می‌باشد. اما، در عرصه سیاست و مناسبات بین‌المللی (که می‌تواند موجب بروز جنگ شود) وضع بسیار پیچیده‌تر و بغرنج‌تر است. تنها دولت‌ها هستند که می‌توانند اعلام جنگ کنند و از مشروعیت ذاتی و قانونی لازم برای صدور مجوز به قتل راساندن و به قتل رسیدن سرباز جوان در جبهه‌های جنگ و تحمیل هزینه سنگین جنگ بر شهروندان خود برخوردار باشند.

اگر سازمان ملل متحد از یک ارتش سازمان یافته تحت امر خود برخوردار بود، به راحتی می‌توانست خمرهای سرخ را در کامبوج و گروه‌های جنگ طلب را در سومالی بر سر جای خود بنشاند. به این ترتیب در مناطقی که منافع مستقیم قدرت‌های بزرگ ایجاب نمی‌کرد، مسوولیت هرگونه اقدام نظامی بر عهده شورای امنیت سازمان ملل قرار می‌گرفت.

اما، صرفنظر از این که مساله تشکیل ارتش و دولت جهانی تا چه حد به نفع مصالح بشریت باشد، باید گفت که تحقق این ایده در حال حاضر ممکن نیست. حتی امید به تقویت عملیات پاسداری از صلح سازمان ملل، آنچنان که در اواخر دهه ۱۹۸۰ درآید؟ آیا کوزوو باید شکل کشور مستقل به خود بگیرد؟ برای این سوالات و ده‌ها سوال دیگر، قبل از عملیات کوزوو، در واشنگتن و بروکسل هیچ پاسخ قانع کننده‌ای ارائه نگردید. از این گذشته، با توجه به احتمال وارد آمدن خسارات و تلفات گسترده بر یوگسلاوی و سرازیر شدن خیل آوارگان به کشورهای همجوار، هیچ گونه تدبیری برای پیامدهای جنگ اندیشیده نشد.

این در حالی است که بسیاری از صاحبنظران، تنظیم یک «طرح مارشال» را برای بازسازی بالکان، قبل از شروع بمباران یوگسلاوی، ضروری می‌دانستند. در این زمینه، با بانک جهانی مشورت نشد و آژانس‌های مسوول سازمان ملل در زمینه مهاجرت، در جریان ماوقع قرار نگرفتند. دولت‌های غربی تنها هنگامی در زمینه بحران کوزوو به پارلمان‌های خود مراجعه کردند که مساله حمایت مالی بیشتر از نیروهای مداخله گر را در دست بررسی داشتند. آنها هیچ گونه برنامه مشخصی را درباره آینده کوزوو مد نظر نداشتند. لذا، در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، غرب از همان بدو بحران کوزوو، از بی‌برنامگی و آشفتگی ذهنی رنج می‌برد.

اما، جنگ (حتی جنگی که زیر نام حقوق بشر شعله‌ور می‌گردد) مانند موسیقی پاپ نیست و بی‌برنامگی در آن می‌تواند مهلک باشد. در روآندا، سومالی و کنگو، کشورهای غربی مشی ارائه کمک‌های بشردوستانه را بدون توجه به بحران سیاسی این کشورها و لزوم حل و فصل آن دنبال نمودند. نتیجه این عملیات آن شد که کمک‌های انسان دوستانه در مسیری نادرست به کار گرفته شد و نیروهای شرکت کننده در عملیات با ناکامی تمام مجبور به ترک کشورهای مزبور گردیدند. در بوسنی، تاکید جامعه بین‌المللی بر بازدارندگی بحران بود. در الجزایر نیز یا بحران نادیده گرفته شد و یا این که سعی شد از آن به سود غرب بهره‌برداری شود.

واقعیت این است که در حال حاضر، تنها غرب توانایی دخالت در مناطق دیگر جهان را دارد و سمبل غرب نیز ایالات متحده آمریکاست. این درست است که اگر آمریکا بخواهد می‌تواند نقش ژاندارم بین‌المللی را ایفا نماید اما، این به هیچ وجه به آن معنا نیست که آمریکا باید چنین کند. اما، برخی از متفکران چون «جورج کنان» معتقد هستند که آمریکا نمی‌تواند و نباید نقش اصلاح‌گر اشتباهات بین‌المللی را ایفا نماید. این نظر از جانب انزواگرایان آمریکایی به شدت حمایت می‌شود. از سوی دیگر به نظر نمی‌رسد که متحدین استراتژیک آمریکا دیگر تمایلی به حمایت از «صلح آمریکایی» داشته باشند که در آن آمریکا، در تحلیل نهایی نقش ژاندارم بین‌المللی را ایفا می‌نماید. به علاوه، افکار عمومی آمریکا نیز پذیرای ایفای چنین نقشی نیست.

کلام آخر این که، وظیفه تمام کسانی که هم نگرش رئالیستی و هم پوچ‌گرایی تخیلی را در عرصه بین‌المللی رد می‌کنند آن است که به جای این که هژمونی ایالات متحده را نفی کرده و در برابر فجایع انسانی از قبیل بوسنی و کوزوو ساکت بنشینند، تلاش کنند که به این نظم جدید امپریالیستی، خصلتی انسانی ببخشند. در غیر این صورت، جهان در قرن بیست و یکم شاهد بروز کوزووهای جدید خواهد بود.

منبع:
World Policy Journal
Vol.۱۶ / No.۲

پانوشت:
۱. David Rieff: جانشین سردبیر نشریه «سیاست جهانی». م

اگر سازمان ملل متحد از یک ارتش سازمان یافته تحت امر خود برخوردار بود، به راحتی می‌توانست خمرهای سرخ را در کامبوج و گروه‌های جنگ طلب را در سومالی بر سر جای خود بنشاند

سرباز، همیشه آماده مرگ در میدان جنگ است اما در سومالی عملیات بشردوستانه جریان داشت و نه جنگ. لذا هیچ کس انتظار نداشت که در چنین عملیاتی سربازان امدادرسان به خاک و خون بغلطند

مدت نیم قرن تمام، مبارزات فعالان حقوق بشر، تاثیری عمیق بر مسائل بین‌المللی بر جای گذاشته است

به موازات آشکار شدن محدودیت‌های فراوان اقدامات بشردوستانه، حقوق بشر جایگاه مهم‌تری را در اذهان آن دسته از غربی‌ها اشغال می‌کند که هنوز معتقد به پیشرفت انسانی هستند